

## بررسی راهبرد سیاسی - انتظامی و تاکتیک‌های جنگی نادرشاه افشار (از ابتدا تا پایان حکومت اشرف افغان در ایران)

حسین پندار<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۳  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۶

از صفحه ۲۷ تا ۵۰

فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی  
سال هفتم، شماره بیست و هفتم، زمستان ۱۳۹۹

### چکیده

سقوط سلسله صفویه به دست افغان‌ها در ۱۱۳۷. ق / ۱۷۲۵. م نتیجه سلسله‌ای از بحران‌های به هم تنیده‌ای بود که باعث فروپاشی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و همین‌طور از بین رفتن امنیت و ظهور مدعیان جدید قدرت شد. از جمله این مدعیان نوحاسته، نادرقلی (نادرشاه بعدی) بود که به طرز شگفت‌آوری توانست ضمن از میدان به‌در کردن دیگر مدعیان، قدرت را از آن خود سازد. نادر با نزدیکی به طهماسب دوم صفوی به تقابل شناخته‌شده‌ترین دشمنان خود رفت که عبارت بودند از: اشرف افغان که اصفهان را در اختیار داشت و همین‌طور امپراتوری عثمانی که توانسته بود قسمت‌های قابل توجهی از ایران را به تصرف درآورد. سؤال اصلی این است که عامل تعیین‌کننده در توفیق نادر برای کسب قدرت در مدت زمان کوتاه پیوستنش به طهماسب دوم صفوی، اخراج افغانه از ایران و در نهایت تصاحب منصب شاهی چه بوده است؟ روش تحقیق مقاله، توصیفی - تحلیلی و با بهره‌مندی از کتاب‌های معتبر تاریخی آن دوره است. یافته‌های تحقیق در راهبرد نظامی نادر، حاکی از تلاش‌های بی‌شائبه‌اش در ایجاد و تجهیز سپاهی آماده بر محور وجود و قائم به حضور نادر بود تا راه را برای تحقق استراتژی سیاسی‌اش در کسب قدرت هموار نماید. علاوه بر این نادر کوشید با فرماندهی بی‌نظیر و بهره از تاکتیک‌های متنوع نظامی - انتظامی همچون عنصر غافلگیری، محاصره کردن و به دام انداختن دشمنانش به‌خصوص افغان‌ها، آنان را نابود کند.

### کلید واژه‌ها:

استراتژی سیاسی - انتظامی؛ تاکتیک‌های جنگی؛ نادرشاه افشار؛ طهماسب دوم صفوی؛ اشرف افغان

۱ - استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور - ایران - تهران. pendarmh@gmail.com

## مقدمه

بدون تردید نادرشاه افشار از مشهورترین شاهان ایران است که در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخی چند سده اخیر ایران توانست بنا به توانمندی‌های ذهنی، روحی و جسمی با سرعتی شگفت‌آور پله‌های موفقیت را طی کرده و ضمن درهم شکستن دشمنان و مدعیان داخلی و خارجی قدرت، سلسله حکمرانی جدیدی به نام خویش برپا نماید.

مقاله پیش رو تنها به دوره اول زندگی نادر در حرکت گام به گامش برای کسب قدرت از پایین‌ترین درجات نظامی تا کسب مقام سپهسالاری سپاه طهماسب دوم صفوی در اخراج افغانه از اصفهان و سرکوبی قطعی‌شان می‌پردازد که تا به حاشیه رفتن طهماسب ادامه می‌یابد. چگونگی انجام این اقدامات با توجه به کوتاهی مدت زمانی که نادر توانست از گمنامی تا شاهی طی کند؛ شگفت‌آور است. با این‌همه، اهمیت کار نادر با در نظر داشتن توفیقاتش در شکست دادن و اخراج افغانه و عقب راندن عثمانی‌ها از ایران، بیشتر بدان سبب قابل اعتنا است که وی توانست سلسله صفویه را در عین داشتن مشروعیت و مقبولیت عمومی — که حتی تا سال‌های بعد از نادر نیز همچنان وزنه قابل اعتنا در کسب مشروعیت بود — به حاشیه رانده و خود را در اذهان عمومی واجد شرایط کسب عنوان و مقام شاهی معرفی نماید.

اگر چه در وهله نخست به نظر می‌رسد که ضرب شمشیر و توفیقات نظامی نادر را باید عنصر اصلی در کسب موفقیت در احراز شرایط و جاهت شاهی تلقی کرد، اما با تدقیق در اقدامات نادر به نظر می‌رسد که توفیقات وی بدون اتخاذ یک استراتژی سیاسی قابل تعمق متکی بر استراتژی نظامی و تدابیر راهبردی‌اش دشوار بوده و تا حد زیادی امکان تحقق اهداف او میسر شده است.

این تحقیق بر آن است تا با بهره‌مندی از کتب و منابع معتبر تاریخی، به شیوه توصیفی - تحلیلی، چگونگی به‌کارگیری استراتژی سیاسی - نظامی نادر را به همراه تاکتیک‌های جنگی‌اش مورد بررسی قرار دهد.

### پیشینه تحقیق

علیرغم اهمیتی که بحث استراتژی نظامی و تاکتیک‌های جنگی نادرشاه از آن برخوردار است اما به نظر می‌رسد چندان مورد اقبال محققین و نویسندگان تاریخ قرار نگرفته است. در این زمینه پیشینه تحقیق قابل اعتنائی به جز تعدادی از کتاب‌های عمومی مربوط به عصر نادرشاه در دست نیست که متأسفانه بحث جنگ و استراتژی نظامی و تاکتیک‌های جنگی نادرشاه نیز از مباحث فرعی آن کتاب‌ها محسوب می‌شود و چندان بکار نمی‌آید. کتاب «استیلای افغانه و سقوط سلسله صفوی» نوشته لارنس لکه‌هارت اگرچه ۲۰ سال پس از کتاب نادرشاه به سال ۱۹۵۸ در انگلستان چاپ و منتشر شد، اما به لحاظ پرداختن به شرایط عمومی جامعه، دربار و حکمرانی شاه سلطان حسین از اهمیت خوبی برخوردار است و به‌نوعی کتاب نادرشاه ادامه آن محسوب می‌شود و تا سال‌ها، یگانه کتاب تک‌جلدی در تاریخ نادرشاه برای خوانندگان انگلیسی‌زبان بوده است (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۳۸۹).

از آخرین کتاب‌هایی که در تاریخ نادرشاه به زبان فارسی ترجمه شده است کتاب ارزشمند «شمشیر ایران؛ سرگذشت نادرشاه افشار» نوشته مایکل اکس ورسی، چاپ سال ۲۰۰۹ میلادی در لندن است. این کتاب تاکنون سه بار در ایران ترجمه شده که به نظر می‌رسد در این بین ترجمه حسن اسدی از دو ترجمه دیگر از کیفیت بهتری برخوردار است. اهمیت کتاب در پرداختن به امور نظامی، تاکتیک‌های جنگی و استراتژی نظامی نادر است که تاکنون کمتر با بهره از اسناد و مدارک متقن بدین وجه از زندگی و نبوغ اعجاب‌برانگیز نادر توجه شده است، اما آنچه که وجه مشخصی به تحقیق پیش رو داده و آن را ممتاز می‌کند تدقیق در چگونگی تلفیق استراتژی سیاسی و نظامی نادر به همراه بررسی تاکتیک‌های بکر جنگی نادر در تقابل با دشمنانش، خاصه افغانه و نحوه اجرای برنامه راهبردی مزبور است که تاکنون کمتر بدان توجه شده است و این تحقیق می‌کوشد تا حد ممکن آن دو را در کنار یکدیگر مورد کنکاش قرار دهد.

### افغان‌ها در اصفهان

به نظر می‌رسد از زمان سلطنت شاه‌عباس اول روند سقوط سلسله صفوی به کندی و آهستگی آغاز شده، در زمان سلطنت شاه سلیمان شتاب یافته و در نهایت در زمان

سلطنت شاه سلطان حسین به سقوط کامل سلسله صفوی انجامیده است. آنچه که بیش از شورش افغانه و لشکرکشی‌شان به اصفهان در زوال سلسله صفوی نقش داشت «بی-تدبیری شاه سلطان حسین، خباث و توطئه و دناوت درباریان و اشراف، آرامش صدساله پس از قرارداد صلح ذهاب در ۱۰۴۹. ق و خو گرفتن دربار صفوی به تنعم و نازپروردگی و توسل خاص و عوام به زن و شراب و ناله چنگ و حالت بنگ و گرمی باده و نرمی ساده دولت صفوی» بود (نوائی، ۱۳۷۰: ۳۹۱). در این مدت خواجه‌های دربار صفوی چنان آسیبی به این دولت زدند که بزرگ‌ترین دشمنانشان نیز نمی‌توانست به ایشان بزند (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۵۰). چنان که «سررشته امور، نه به نحوی از دست رفته بود که با تدبیر به صلاح تواند آمد» (مرعشی، ۱۳۲۸: ۴۸). در آن مدت شاهدان عینی متعددی از مصائب اندوهبار مردم اصفهان سخن گفته‌اند. تدقیق در رفتار و عکس‌العمل مُرده‌خواری، آدم‌خواری و فرزندخواری مردم در برابر مضایق آن دوره، نشان از سقوط ارزش‌ها و مفاهیم انسانی برآمده از تلاش امنیت در ابعاد گوناگون خود دارد که در نوع خود در تاریخ ایران امری نادر و شگفت‌انگیز است (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۲۴۴؛ friar Alexander of Malabar 648: 1936). پس از نه ماه، مردم «در دولت خانه مبارکه پادشاهی و قصر اعلی و تالار معلای عالی‌قاپو را سنگ‌باران نمودند و غوغا و های‌وهوی بسیار نمودند» (آصف، ۱۳۸۸: ۱۵۷). شدت اعتراضات موجب شد تا شاه سلطان حسین از اصفهان خارج شده و خود را و تاج شاهی را تسلیم محمود غلجه‌ای کند. در دیدار تاریخی شاه سلطان حسین و محمود افغان، محمود، ظلم «گرگین خان ستمکار و اتباعش» را موجب این اتفاقات دانست و شاه نیز او را «فرزند ارجمند و قره‌العین و دلپسند ما» خطاب کرد (آصف، ۱۳۸۸: ۱۵۸) و در سخنانی پارساگونه، بدفرجامی سلسله صفویان را به مشیت الهی نسبت داد و گفت: «وقت آن رسیده که تو بر تخت ایران جلوس کنی، من سلطنت خود را به تو واگذاشتم» (ملکم، ۱۳۸۰: ۴۳۲). کروسینسکی بعد از رفتن به اروپا نامه‌هایی از آرامنه جلفا مشاهده کرده است که آمار اغراق‌آمیز مرگ‌ومیر میلیونی در خود دارد (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۲۴۵). به‌ویژه این که منبع کروسینسکی نامه‌های مردم عادی بود. اگر برآورد جمعیتی ۶ تا ۱۰ میلیونی جان‌فوران از ایران آن زمان را در نظر آوریم، اغراق‌آمیز بودن گزارش کروسینسکی بیشتر جلب نظر می‌کند (فوران، ۱۳۸۹: ۱۲۷). کشیش دوسرسو نیز بعدها در تصحیح آمار

کروسینسکی می‌نویسد که «از آمدن افغان‌ها به فرح‌آباد تا پایان محاصره شهر تعداد کسانی که به ضرب شمشیر کشته شدند [بیش از] بیست هزار نفر نبود» (فوران، ۱۳۸۹: ۲۴۶). به‌هرحال اگرچه آمار دقیقی از کشتگان محاصره اصفهان در دست نیست، اما با توجه به طولانی بودن مدت محاصره و نرسیدن هرگونه کمک به شهر به نظر می‌رسد که تعداد کشتگان قابل توجه باشد.

فاتحان افغانی یعنی محمود (۱۱۳۷ - ۱۱۳۴ ه.ق / ۱۷۲۵ - ۱۷۲۲ م) و پسر عمویش اشرف (۱۱۴۲ - ۱۱۳۷ ه.ق / ۱۷۲۹ - ۱۷۲۵) به مدت ۷ سال بر بخشی از ایران حکومت کردند که بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن تا ۸۰ سال آتی یعنی برقراری حکومت قاجار ادامه داشت. محمدعلی حزین با تأکید بر وقایع دهه ۱۱۳۰ ق / ۱۷۲۰ م اشاره دارد که «سرتاسر امپراتوری در حال نابودی است. نظامات و قوانین سلطنتی در خلال این چند سال فترت ... درهم‌شکسته و پراکنده شد» (فوران، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

با ورود محمود به اصفهان و اتخاذ استراتژی مشت آهنین توسط او، دوره جدیدی از بحران امنیت به‌ویژه برای ایرانیان بروز می‌کند. چنان‌که شاه، مطرود و شاهزادگان قتل‌عام شدند، اما به‌زودی با بالا گرفتن اختلالات دماغی محمود، اشرف محبوس در زندان محمود با کودتایی نابهنگام توانست قدرت را در شوال ۱۱۳۸ ه.ق / آوریل ۱۷۲۵ م. به دست گیرد (آصف، ۱۳۸۸: ۱۶۲). اقدامات اولیه اشرف در دلجوئی از شاه سلطان حسین، اجازه دفن جنازه شاهزادگان رها شده مذکور در محوطه کاخ، اظهار تأسف از وقایع پیش آمده و حتی ازدواج با دختر شاه، به‌ظاهر نشان از تغییر رویه و در پیش گرفتن یک استراتژی جدید در قبال صفویان داشت. «رفتارش با شاه حسین به‌گونه‌ای بود که مردم را به لعن و نفرین سلف او واداشت» (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۲۹۰).

تلاش‌های اشرف معطوف به تثبیت پایه‌های حکومت و درنهایت کسب مشروعیت حکومتی از سوی مدعیان داخلی و خارجی بود؛ چرا که به حضور و حکومت‌شان، نه تنها در ایران بلکه حتی در عثمانی نیز به‌عنوان غاصبان تاج‌وتخت نگریسته می‌شد و فقدان مشروعیت و مقبولیت عمومی قابل ترمیم نبود. علاوه بر آن حکومت اشرف یک حکومت کودتا و او وارث یک حکومت استبدادی با مشکل جانشینی بود که حتی افغانه غلزائی قندهار به حکمرانی برادر محمود و افغانه ابدالی هرات ضمن دشمنی با یکدیگر با اشرف

نیز چندان همسوئی نداشتند. این باعث شد که اشرف به زودی تغییر رویه داده و استراتژی‌اش برای تثبیت حکومت کودتا، معطوف به مشت آهنین و ضرب شمشیر در برابر افغانه غیرخودی، وزیران، معتمدان و یاران وفادار محمود و همین‌طور توده مردم شود. صدور فرمان قتل‌عام هواخواهان محمود اهمیت فوق‌العاده‌ای برای امنیت و استحکام حکومت نوپیدا اشرف داشت، چرا که از یک طرف او را در برابر آتش انتقام خون‌خواهان محمود مصون نگه می‌داشت (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۱۳۶) و از سوی دیگر موجبات تصاحب ثروت قابل توجهی را که ایشان از راه غارت و چپاول مردم به دست آورده بود، می‌گردید (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۳۰۱). اگرچه این خود باعث رویگردانی بیش از پیش افغانه از اشرف می‌شد.

از طرف دیگر اعمال فشار بیش‌ازپیش اشرف بر مردم بر نارضایتی‌ها دامن می‌زد و امنیت شکننده اجتماعی را به ورطه سقوط می‌کشانید. اشرف با صدور فرمانی، ملت‌ها را به درجات مختلف تقسیم و نحوه رفتار با آنان را نیز تعیین کرد. به نحوی که ایرانی‌ها در پایین‌ترین مرتبه، یعنی رتبه هفتم قرار گرفتند و سایر ملت‌ها و اقوام می‌توانستند با ایرانیان «همانند بردگان رفتار کنند» (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۳۲۴ و ۳۲۳). علاوه بر آن صدور فرمان قتل ۲۵ تن از شاهزادگان صفوی به بهانه نامه‌نگاری به طهماسب صفوی در اطلاع‌رسانی کودتای اشرف نیز بر التهابات افزود (کروسینسکی، ۱۳۹۶: ۳۰۲).

بدین ترتیب اشرف در موقعیت انزوا قرار گرفته و در حالی که در قندهار و هرات جایی نداشت به نوعی در اصفهان نیز زمین‌گیر و موقعیتش «در ایران روزبه‌روز متزلزل‌تر می‌شد» (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۱۲۵)؛ و مردم را فقط با ارباب و تهدید و خشونت وادار به تمکین می‌کرد. با این‌همه آنچه که حکومت اشرف را پیش از همه مورد تهدید قرار می‌داد، خطر پیشروی ترکان عثمانی بود. اشرف وادار شد تا قبل از سرکوب مدعیان داخلی، بخصوص طهماسب دوم و برقراری ثبات قطعی برای حکومتش به تقابل ترکان برود. این فرصتی استثنائی برای دیگر مدعی تازه‌وارد یعنی نادر بود تا از نزدیکی با طهماسب گام‌های مؤثری برای کسب قدرت بردارد. اشرف می‌دانست که توان جنگ هم‌زمان در دو جبهه داخلی و خارجی و بخصوص درافتادن با امپراتوری عثمانی را آن‌هم به مدت طولانی ندارد. پس طهماسب و نادر را به خود وانهاد و کوشید در برابر عثمانی‌ها، علیرغم اتخاذ آرایش جنگی، یک مشی استراتژیک مذهبی در پیش گیرد.

اشرف با بهره از حربۀ دین و مستمسک قرار دادن مبارزه با به‌اصطلاح رافضیان شیعی ایران و «هم‌کیش بودنشان با ترکان عثمانی» موجبات تفرقه را بین سپاه ترکان فراهم کند که از قضا نیز توفیق یافت (لکه‌هارت، ۱۳۴۳: ۳۲۶).

اشرف، پیروزی سال ۱۷۲۷. م را با پیمانی در ۵ ژانویه ۱۷۲۸ با عثمانی تثبیت کرد. سلطان عثمانی را «امیر مؤمنان و جانشین خلفا» شناخت و در ایران خطبه به نام او خواند و حاکمیت دولت عثمانی را بر مناطق وسیعی از صفحات غربی ایران پذیرفت و در عوض «سلطان عثمانی اشرف را به عنوان پادشاه قانونی ایران» به رسمیت شناخت (هنوی، ۱۳۶۷: ۲۷۸ و ۲۷۹). به‌واقع قلمرو اشرف به «عراق عجم، فارس، سیستان، کرمان و غرب خوزستان محدود شده بود» (فوران، ۱۳۸۹: ۱۲۶). در این بین مناطقی از ایران که به تصرف ترکان درآمد، عملاً هیچ‌گاه در قلمرو حکومتی افغانه قرار نداشته و ایشان نیز هیچ تعصب یا «پیوند سرزمینی» نسبت به آن ولایات نداشتند که اینک ادعای مالکیت بر آنها را داشته یا به خاطر از دست دادنشان اندوهناک و آماده جانبازی باشند. اشرف می‌دانست که نمی‌تواند انتظار داشته باشد که تنها با یک پیروزی بر حکومت عثمانی، نواحی منتزع شده از ایران را بازپس گیرد. پیتر آوری تصریح می‌کند که برای اشرف افغان، به رسمیت شناخته شدن از سوی یکی از قدرترین حکومت‌های جهان یعنی عثمانی که اینک سلطنت طهماسب را نیز به رسمیت می‌شناسد و از آن حمایت می‌کند، بزرگ‌ترین امتیازی بود که می‌توانست به دست آورد (آوری، ۱۳۸۸: ۳۲۲) و علاوه بر آن، اشرف می‌توانست پشتیبانی ترکان را نیز برای آینده کسب کند. چنانکه در جنگ مورچه‌خورت، این توپخانه عثمانی بود که به دفاع از افغانه می‌پرداخت.

#### رویارویی نادر و اشرف در ۱۱۴۲. ق / ۱۷۲۹. م

درگیر شدن اشرف افغان با ترکان عثمانی و وانهادن شرایط داخلی ایران به مدعیان قدرت، تحریکات سیاسی عدیده‌ای را در منطقه ایجاد کرد. طهماسب پس از گریختن از یورش افغانه به قزوین، برای آزمودن بخت خویش رو به مازندران نهاد، اما در آنجا از فتحعلی‌خان قاجار شکست خورد. با این‌همه فتحعلی‌خان که سودای بهره‌برداری از مشروعیت طهماسب را داشت، به‌ظاهر تن به متابعت طهماسب داد، اما عملاً در اختیار او بود. در چنین شرایطی شنیدن دلیری و ظفرمندی فردی از قبیله افشار بنام نادرقلی در سطح محلی امری بود که طهماسب را تحریض کرد تا بخت خود را در به پیش

انداختن نادرقلی بیازماید؛ چرا که قشون نادر باعث تقویت ارتش شاهزاده می‌شد و مهم‌تر از آن طهماسب می‌کوشید از وجود نادر به‌عنوان وزنه‌ای برای ایجاد تعادل در مقابل فتحعلی‌خان استفاده کند (آرانوا، ۲۵۳۶: ۶۱). برای نادر نیز این فرصتی استثنائی جهت قرار گرفتن در حلقه مشاوران شاه‌طهماسب و همین‌طور خروج از موقعیت فعلی و ارتقای جایگاهش از یک چهره محلی به یک چهره ملی محسوب می‌شد و کوشید با طرح یک استراتژی سیاسی - نظامی ضمن رعایت کردن جاه‌طلبی‌های طهماسب میرزا برای بازگرداندن تاج‌وتخت خاندان صفوی، راه کسب قدرت را برای خویش هموار سازد. از نظر نادر، طهماسب «دست‌مایه‌ای» بود که «شمشیر مدعای خود را بدان حلیت دهد و حصول پیروزی را برایش آسان‌تر گرداند» (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۵). نادر که در اواسط دهه چهارم قرن ۱۲ ق / دهه سوم قرن هجدهم میلادی ابتدا به قشون باباعلی بیگ حاکم ابيورد درآمده و به‌زودی توانسته بود با فرماندهی قشون، نواحی دست‌چرد و کلات و ابيورد را به متابعت خود درآورد، برای تسلط بر خراسان احتیاج به پشتیبانی قدرتی داشت تا بتواند رقیب سرسخت و قدر خود، ملک محمود سیستانی را که عملاً بازدارنده گسترش نفوذ و توسعه ارضی‌اش در تصرف مشهد بود را از پای درآورد (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۴۰).

قابل ذکر است که با تهاجم افغانه به ایران و سقوط سلسله صفوی و متعاقب آن دست‌اندازی روس‌ها و عثمانی‌ها به نواحی غربی و شمالی ایران، انتظام امور داخلی در «زمینه‌های اقتصادی و انسانی» ایران را به شدت مخدوش گردید (فوران، ۱۳۸۹: ۱۲۶). فقدان حکومت مرکزی مقتدر موجبات سر برآوردن گردنکشان و راهزنان محلی را در اقصی نقاط کشور فراهم کرد و بدین سبب نظم و امنیت اجتماعی جای خود را به قتل و نهب و غارت داد. در این زمان که بخت رو به نادر آورد، خراسان و گرگان و مازندران نیز همچون دیگر نقاط ایران، غرق در بی‌نظمی و آشوب بود. به‌ویژه وجود ایلات و طوایف متعدد کرد و ترک در منطقه، این امر را تشدید می‌کرد. ازبک‌ها نیز که حتی از زمان میرویس، خراسان را مورد تهاجم قرار داده بودند، بر حملات خود افزودند. هنوی لااقل ۳ بار از حضور نادرقلی در دسته‌های راهزنی به ایام جوانی یاد می‌کند که بار سوم هم‌زمان با حمله محمود افغان به ایران و سقوط اصفهان بود و بدین سبب «اوضاع ایالات بسیار پریشان و آشفته بود» (هنوی، ۱۳۶۷: ۲۸۴ - ۲۹۱). فراخوان طهماسب فرصت



ایده‌الی بر تحقق امیال نادر در تقابل با ملک محمود بود که ادعای رساندن نسبش به اعقاب سلسله شاهان کیانی را داشت و در صورت پذیرش عمومی، عملاً امکان کسب قدرت را برای نادر غیرممکن می‌کرد (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۹۳).

در این بین رقبای سرسختی چون فتحعلی‌خان قاجار و همین‌طور درباریان و اطرافیان طهماسب نیز حضور داشتند که به‌سختی در برابر برنامه‌ها و اقدامات نادر مقاومت و کارشکنی می‌کردند. فتحعلی‌خان اولین قربانی استراتژی نادر بود که دقیقاً سودایی چون نادر در نزدیکی به طهماسب برای کسب قدرت داشت. (لکه‌هات، ۱۳۴۳: ۳۴۹).

اگرچه منابع در مورد چگونگی حذف فتحعلی‌خان به تفاوت سخن گفته‌اند اما آنچه که مهم بود، حذف فتحعلی‌خان بود که حتی حاضر شده بود برای تغییر شرایط به طهماسب خیانت کرده و اسرار حمله ایشان به خراسان را فاش کند. تصرف خراسان، پایگاه و مقر مناسبی برای نادر بجهت آماده کردن سپاه و تقویت نیروهایش و همین‌طور تبدیل آن به مرکز ثقل تحرکات نظامی و سیاسی آینده‌اش بود و پیش از اینکه اشرف سودای نبرد مهماندوست را در صفر ۱۱۴۲ ق / اوت ۱۷۲۹ م در سر بپروراند، با لشکرکشی علیه افغانه ابدالی هرات، سپاه را به لحاظ نظامی آماده نماید، بخصوص این‌که با این جنگ می‌توانست آن ترس نهادینه شده در اذهان ایرانیان در نبرد با افغان‌ها را نیز بزدايد که بقول هنوی: «هنوز از شجاعت افغان‌ها بیم داشتند» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۳). در همین زمان است که اشرف با فراغت از خطر عثمانی‌ها و اطلاع از درگیری نادر با افغان‌های هرات، کوشید از خالی بودن خراسان استفاده کرده و در صفر ۱۱۴۲ ق / اوت ۱۷۲۹ م آنجا را در اختیار گیرد؛ چرا که در صورت تصرف خراسان، دیگر در ایران خطری او را تهدید نمی‌کرد.

اشرف کل قوایش را از مرزها و داخل ایران به اصفهان فراخواند و عملاً دوره جدیدی از ناامنی‌های اصفهان فرا رسید. اشرف به یعقوب خان پیغام داد که «هر که می‌تواند سلاح برگیرد، با هرچه اسب و قاطر که در اصفهان و حومه است گردآوری کن و بفرست» و یعقوب خان تا آنجا که دستش می‌رسید هر چارپایی را ضبط و مصادره کرد (فلور، ۱۳۶۷: ۲۹) و از طرف دیگر «برای اینکه از شورش‌هایی به نفع شاه‌طهماسب در کاشان و قم و قزوین و یزد و سایر شهرهای بزرگ که تحت فرمان افغان‌ها بودند، جلوگیری کند، به همه ایرانی‌هایی که قادر به حمل سلاح بودند فرمان داد که از محل

اقامت خود دور شوند و در غیر این صورت به قتل خواهند رسید» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۲). منابع هلندی از دستور اشرف به یعقوب خان مبنی بر اخراج «همه مردم اصفهان» از شهر و قتل «هر تنابنده‌ای که در شهر یافت» خبر می‌دهند. اسخارو<sup>۱</sup> نماینده کمپانی هلندیان در اصفهان نوشت که «اینک شهر سراسر ویرانه گشته و خلقی کثیر از ایرانیان کشته شدند» (فلور، ۱۳۶۷: ۲۹). فقدان امنیت، بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی و اعمال فشار بیش از حد به همراه سخت‌گیری‌های مذهبی افغانه بر مردم باعث شد تا عده زیادی به قشون نادر بپیوندند «زیرا این اشخاص که از محل زندگی خود رانده شده بودند در نتیجه خشم و غضب و همچنین احتیاج، به نقطه‌ای رفتند که امید داشتند در آنجا پذیرفته شوند» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۳).

از طرف دیگر نیز اقدامات نادر در تکمیل و تربیت قشون، به همراه کفایت و تدبیر و لیاقتش باعث ایجاد اعتماد و اطمینان طهماسب به او شد تا وی بتواند به سرعت تاج و تخت خود را بازپس گیرد. طهماسب اگرچه تشنه انتقام از افغانه، بازپس‌گیری تاج و تخت، رفتن به اصفهان و جنگ با اشرف بود اما نادر می‌دانست که بعد مسافت تا اصفهان قشون را خسته خواهد کرد و «هر چقدر اشرف از اصفهان دور شود، عملاً برای وی دشوارتر و خطرناک‌تر خواهد بود.» پس به آهستگی مسافتی به سوی اشرف شتافت تا ضمن اینکه «خراسان را صحنه جنگ نکند، از خدمات اتباع با وفای طهماسب مانند قاجارها و بیات‌ها [نیز] محروم نماند.» سپاه نادر پیش از رسیدن دشمنانش، در دامغان، کنار سلسله کوه‌های جنوبی دریای خزر اردو زد. چرا که «آنجا را می‌توانست به هنگام ضرورت، مأمنی برای قشون خویش در نظر آورد» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۳).

تعداد سربازان قشون نادر و اشرف محل اختلاف است. هنوی تعداد سربازان قشون اشرف را ۳۰ هزار نفر ذکر می‌کند که در اوایل ربیع‌الاول ۱۱۴۲ به سوی دامغان حرکت کردند. قصد او حرکت به سوی خراسان و جلوگیری از ازدیاد قدرت طهماسب بود. نادر نیز موفق شد قشونی در حدود ۲۵ هزار سرباز فراهم کند (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۲ و ۳۱۳). این در حالی است که حزین با این که در خدمت نادر است بدون اعلام تعداد سپاهیان دو طرف، سپاه اشرف را دو برابر ایرانیان می‌شمارد (حزین، ۱۳۳۲: ۸۴) و

<sup>1</sup> Schorer

میرزاهمدی‌خان استرآبادی مورخ رسمی نادرشاه نه در جهانگشای نادری و نه در دره نادری اصلاً ذکری از تعداد سپاهیان نادر و اشرف نمی‌کند.

باید توجه داشت که قشون اشرف از لحاظ روحی نیز از شرایط بهتری برخوردار بود، چرا که از پیروزی بر یکی از قوی‌ترین ارتش‌های جهان بازمی‌گشت و بالاتر از آن توانسته بود به نوعی رسمیت بین‌المللی یابد. بنا به روایت هلندیان، حتی باب عالی به‌عنوان متحد، چهار هزار سرباز به یاری‌اش فرستاد (فلور، ۱۳۶۷: ۲۹) و در نهایت به مقابله دشمنی می‌رفت که «بیشتر مایهٔ تمسخر درباریان افغانه‌اش بود» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۲). اشرف آن قدر از پیروزی خود مطمئن بود که به یک فوج دو-سه هزارنفری از سربازانش دستور داد که پس از شکست قشون ایران، ایرانیان را تعقیب کرده و نادر و طهماسب را برایش به اسارت درآورند. اهمیت جنگ مهمان‌دوست برای اشرف آن بود که راه خراسان را به رویش می‌گشود (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۱۳۰). قرائن نشان از آن دارد که اشرف چندان از تغییر و تحولات عمدهٔ قشون ایران بعد از جنگ گلون‌آباد تا جنگ مهمان‌دوست باخبر نبوده است. لباس ایرانیان دیگر مثل جنگ گلون‌آباد رنگارنگ نبود و انضباط جای بی‌انضباطی را و ارادهٔ آهنین و انتقام‌جویی در دلشان، جای ترس را گرفته بود. واتاتزس<sup>۱</sup> سیاح یونانی از مشق‌های نظامی بی‌نظیر سپاه ایران می‌گوید که نادر برایشان تدارک دیده و آماده‌شان کرده بود تا نه تنها بر افغانه بلکه بر تمامی دشمنانش فائق آیند و مهم‌تر از آن فرماندهی بی‌نظیر خود نادر بود. «آموزش، افزایش قدرت آتش، انضباط و سرمشق قرار دادن خود، رمز پیروزی‌های او [نادر] در جنگ‌ها بود.» (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۱۱۹) و اینک نادر با نقشه‌ای بی‌بدیل، می‌رفت تا افغان‌ها را به دامگاه و قتلگاه مهمان‌دوست بکشاند.

### جنگ مهمان‌دوست

قشون ایران پیش از آغاز جنگ مهمان‌دوست بر جای خود ماند و سپس با نزدیک شدن دشمن به دامنه‌های کوه تل، واقع در ساحل چپ رودخانهٔ موسوم به «آب مهمان‌دوست» شروع به عقب‌نشینی کرد که حزین و میرزاهمدی‌خان استرآبادی از آن

۱- واتاتزس (Vatatzes) سیاح یونانی است که به‌هنگام جنگ‌های نادر و افغانه در ایران بوده و به‌هنگام بازگشت به یونان کتاب «نادرشاه» را به رشته تحریر درآورد. این کتاب به لحاظ استراتژی‌های نظامی و تاکتیک‌های جنگی نادرشاه حائز اهمیت است.

به «آب مهماندست» یاد می‌کنند (حزین، ۱۳۳۳: ۸۴؛ استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۲). این عقب‌نشینی با چند هزار عقب‌دار سواره‌نظام حفاظت می‌شد. جناح چپ قشون افغان به فرماندهی محمد سیدال خان بلافاصله به عقب‌نشینی کنندگان ایرانی حمله برد. افغان‌ها فکر کردند که ایرانیان در حال فرار هستند و پیروزی‌شان حتمی است. البته عقب‌داران قشون ایران در حال عقب‌نشینی، افغان‌ها را با تفنگ‌ها و تیر و کمانشان تیرباران می‌کردند و در پس برآمدن دود و غبار میدان جنگ، افغان‌ها نمی‌دانستند چه چیزی در انتظارشان است (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۳).

تاکتیک به تأخیر انداختن حمله افغان‌ها که در نتیجه به کارگیری عقب‌داران محافظ سپاه نادر حاصل شد، زمان لازم را برای قشون ایران به جهت استقرار توپ‌ها و زنبورک‌ها در دامنه کوه تل که مشرف بر دره بود، فراهم کرد. بدین‌وسیله توپ‌ها کاملاً میدان جنگ را در تیررس خود یافتند. از طرف دیگر، نادر بقیه قشون را به‌صورت به هم فشرده، به‌منظور تیرباران افغان‌ها از فاصله نزدیک، در نقطه‌ای پایین‌تر از محل استقرار توپ‌ها مستقر ساخت و به آنان فرمان داد که بدون دستور وی از جای خود حرکت نکنند و دست به حمله نزنند (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۱). اجرای چنین تاکتیک جنگی، مسلماً نظم تاکتیکی و فرماندهی دقیق و ماهری را می‌طلبد و با اندک مسامحه‌ای همه چیز از دست می‌رفت.

در شرایطی که قشون افغان در تله افتاده بود، آنان طبق دستور فرمانده‌شان کوشش کردند که دشمن را دور بزنند و هم‌زمان از مرکز و جناحیان چپ و راست به‌سوی ایرانیان حمله کنند. به‌محض نزدیک شدن قشون افغان، توپ‌های قشون ایران از فراز تپه‌ها و کوه‌ها به غرش درآمدند. گلوله‌های ایشان درست از بالای سر صفوف به هم فشرده افغان‌ها فرود می‌آمد و «در هر وهله ۳۰۰ - ۴۰۰ سرباز افغان را چون خیار به دو نیم می‌کرد» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۱۱).

در میدان جنگ، اشرف به همراه نگهبانانش در فاصله نزدیک فرود آمدن توپ‌ها حضور داشت و چند اسبش نیز سقط شد. با نزدیک شدن سواره‌نظام جناحین قشون افغان، تفنگ‌چیان ایرانی به شلیک پرداختند و با نخستین شلیک‌شان صدها اسب و سوار افغان بر زمین افتادند و در میان دود و آتش، نظم صفوف عقب سواره‌نظام پس از

برخورد با زمین افتادگان به هم خورد. بدین ترتیب قدرت تهاجم افغان‌ها از میان رفت و افغان‌ها نتوانستند به صفوف جناحین قشون ایران نفوذ کنند.

با این‌همه فرماندهان افغان کوشیدند با بهره از قدرت آتش زنبورک‌ها نظم را به قشون برگردانند اما توپخانه ایران به سرعت زنبورک‌ها<sup>۱</sup> را از میان برداشت و قشون ایران با اعتماد به نفس بالا یورش برد. یک دسته از جزایرچی‌ها<sup>۲</sup> و تفنگچیان قشون ایران به سوی توپخانه باقی‌مانده دشمن حمله کردند و تا قلب سپاه تاختند و آن را «به دو نیم شکافته و به دو نیم کردند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۸). بدین ترتیب هر گونه مقاومتی در هم شکسته شد و باقی‌مانده افغان‌ها با به‌جای گذاشتن ۱۲ هزار کشته از معرکه گریختند. ایرانیان عزت‌نفس خود را بازیافتند و خودبزرگ‌بینی و غرور افغانه به همراه کمر اشرف خرد شد و ماجراجویی اشرف بعد از پیروزی بر عثمانی‌ها پایان یافت (مروی، ۱۳۷۴: ۱۱۱ و ۱۱۳). تأثیر فرماندهی بی‌نظیر نادر و روحیه سربازان ایرانی شگفت‌انگیز بود. به روایت حزین، افغانان، «جنگ قزلباش و دست و بازوی مردان کار، ندیده بودند» (حزین، ۱۳۳۲: ۱۹۶). به‌طور وضوح توپخانه برای نادر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و همچون نبرد با ابدالیان مسئولیت حفاظت از پیاده‌نظام را به عهده داشت (لکه‌پارت، ۱۳۳۱: ۴۷) و اشرف «توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته و مانند بخت خود برگشته، رو به گریز نهاد ... جمعی کثیر از افغانه و رؤسای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند» (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۳).

بعد از پیروزی در نبرد مهمان‌دوست علی‌رغم شوق بالای سربازان برای تعقیب افغانه «چون هنوز تجربه‌اندوز راه و رسم جنگ نبودند، حضرت ظل‌اللهی [نادر]، ایشان را عنان‌داری نمودند» (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۳). نادر به خاطر اجتناب از خطر کمین دشمن - که خود استاد این کار بود - بدنه سپاه را از تعقیب فراریان بازداشت. او فرمان منع تعقیب صادر کرد، اما طهماسب خواستار آن بود که به سرعت به سوی اصفهان حرکت کنند. نادر نپذیرفت و این باعث شد که طهماسب ۲ روز به تویه درواری نواحی

۱ - زنبورک یا زنبوره گونه‌ای توپ سربر کوچک دستی بود که معمولاً در میدان جنگ بر پشت چهارپایان و اغلب شتر حمل می‌شد. زنبورک از جنگ افزارهای معمول عصر صفوی تا قاجار بشمار می‌رفت که در هند و عثمانی نیز رایج بود. به کسی که زنبورک را بکار می‌برد «زنبورک‌چی» می‌گفتند و جای ساختن و نگهداری زنبورک‌ها «زنبورک‌خانه» نام داشت.

۲ - جزایر نوعی تفنگ کوتاه با قطر دهانه بزرگ بود و تفنگچیان آن را جزایرچی می‌گفتند. آنان مسلح به جنجر و شمشیر و جزایر بوده و عموماً وظیفه نگهبانی را بعهده داشتند.

صیدآباد دامغان به قهر برود. بعد از گذشت ۲ روز و آرام شدن خشمش در سمنان به اردوی نادر پیوست (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

بعد از جنگ مهمان دوست، نبرد ورامین، فرصت دیگری بود تا نادر ششم فرماندهی بی نظیر نظامی خود را به رخ اشرف بکشد. به خصوص اینکه دیگر نیازی به جمع آوری عده نداشت، چرا «جوان و پیر هر که فتح و ظفر مهمان دوست شنید خود را از بیراهه به قوای قرارگاه نادر رساند» (قوزانلو، ۱۳۱۰: ۲۵). اشرف که فکر می کرد نادر از درّه تنگ واقع در شرق ورامین که «سختی معبرش، مور را از مرور مانع است» به پیشروی خویش ادامه خواهد داد. در آنجا کمین نهاد و «پنج هزار افغان جنگجو» تیراندازان ماهر و توپخانه را در بالای کوهها مستقر کرد. جادهها را با ساختن استحکامات بست و سواره نظام را برای یکسره کردن کار سپاه ایران در مخفیگاه جای داد، اما نادر که از کمین اشرف توسط جاسوسان خود خبردار شده بود، توانست با اعزام گروهی از نظامیان خود برای دور زدن درّه، کمین کنندگان را محاصره کرده و درّه را از دو جانب با تفنگداران و پشتیبانی توپخانهها مورد هجوم قرار دهد و بدین وسیله کمین گذاران، خود به تله افتادند. نادر شخصاً فرماندهی سپاه را به عهده داشت. افغانها با بهجا گذاشتن توپخانه و باروبنه گریختند و راه اصفهان را در پیش گرفتند (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

### جنگ مورچه خورت

نادر، طهماسب را در تهران جا گذاشت. در حالی که اطرافیان طهماسب دائماً علیه نادر کارشکنی می کردند، او به تجدید قوا و تدارک توپخانه پرداخت. همچون نبرد با ابدالیان در تسخیر «کافر قلعه» و همین طور مهمان دوست، وجود توپخانه قشون نادر در حفاظت از پیاده نظام سپاه از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود (قوزانلو، ۱۳۱۰: ۳۰). با تدقیق در لشکرکشی های نادر می توان دریافت که پیاده نظام مسلح به تفنگ و توپخانه از عوامل اصلی پیروزی های قشون نادر در این جنگها بود. نادر به تأثیر قاطع آتش در جنگها واقف بود و به مقیاس وسیعی از آن استفاده می کرد (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۱۳۴). اشرف بعد از نبرد ورامین به اصفهان گریخت و آن شب را تا یک ساعت پیش از دمیدن آفتاب به خالی کردن گنج خانه پادشاهی و بسته بندی کردن جواهرات گذراند (فلور، ۱۳۶۷: ۳۰). او به هم وطنان خود دستور داد به سرعت اسباب و اموال خود را به ارگ ببرند. هنوی می گوید اینان این کار را چنان کردند که بلوائی رخ داد. انگار که به

شهر حمله شده است. امنیت اصفهان دوباره به مخاطره افتاد. اشرف «از خوف و هراس، مردم اصفهان را از شهر اخراج نموده و به دهات متفرق ساخت» و پس از غارت و آتش زدن محله بازار برای جلوگیری از بروز شورش «هر که را در شهر و خارج شهر یافتند به قتل رساندند» (حزین، ۱۳۳۲: ۸۶). افغان‌ها، اصفهانی‌ها را از خانه‌هایشان خارج و «اشیاء قیمتی دکان‌ها» را غارت کردند (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۵). بی‌نظمی اعجاب‌انگیزی بر شهر حاکم بود. اسخارور نماینده کمپانی هلندیان در اصفهان نیز از ویرانی اصفهان و به آتش کشیدن شبانه آن و سپس تاراجش توسط افغانه سخن می‌گوید (فلور، ۱۳۶۷: ۳۰). در این شرایط امور انتظامی شهر از دست اشرف خارج شده بود و می‌کوشید با برقراری وحشت و قتل و ویرانی، شرایط را برای غارت و جلوگیری از برپائی یک شورش عمومی فراهم سازد. پس به دستور او برای جلوگیری از بروز شورش در اصفهان ۳ هزار نفر «متجاوز از علما، معارف و سایر رجال را از دم تیغ» گذراندند (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۸؛ حزین، ۱۳۳۲، ۱۹۷). اشرف با درخواست کمک فوری از عثمانی‌ها، شماری از سربازان و توپ‌های عثمانی و یک «فوج توپچیان» را به خدمت گرفت (حزین، ۱۳۳۲: ۸۶) که با پاسخ مثبت ایشان مواجه شد چرا که عثمانی‌ها از دوباره قدرت‌یابی ایرانیان پس از سقوط صفویه ناخرسند بودند.

اشرف که سپاه خود را تقویت کرده بود برای سومین رویارویی با قشون سلطنتی ایران در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۱۴۲. ق از شهر خارج شد و نزدیک روستای مورچه‌خورت موضع گرفت و اردوگاهش را با سنگربندی استحکام بخشید. این در حالی است که «نادر در تهران، شاهزاده را جا گذاشت تا به قول میرزامهدی‌خان به «تنظیم نظام و تنسیق مهمات ملکی بپردازد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۸) و عملاً از شر طهماسب راحت شود و با دست باز فرماندهی قشون را به عهده گیرد.

اینک نه‌تنها سلطنت بلکه امنیت جانی اشرف نیز به خطر افتاده بود. پس به‌دقت در انتخاب اردوگاه مناسب کوشید و برای نصب توپ‌ها، مکان‌های مناسبی تعیین کرد و در جلوی آنها سنگر ساخت و قوای خود را تا حد امکان منظم نمود. به قول هنوی اشرف این بار کوشید از ترفند خود نادر علیه نادر استفاده کند (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۸). در صبح ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۱۴۲. ق قشون افغان به دستور اشرف به جای حمله در مواضع دفاعی‌شان مستقر شدند، اما نادر به حيله متوسل شد و برای کشاندن افغان‌ها به میدان جنگ از کنار

جناح‌های قشون اشرف عبور کرد و راه اصفهان را در پیش گرفت تا بدین‌وسیله افغان‌ها را «از پشت ده، رو به معركة رزم» بکشاند (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۲۰).

### تاکتیک اشرف

اشرف به تقلید از تاکتیک پیشین نادر همه سپاه را در یک واحد ادغام کرد. توپخانه پرشمارش را در همه جناح‌ها مستقر نمود. پیاده‌نظام را در مرکز و چندین واحد سواره‌نظام را برای آزادی عمل در مانور، در بیرون از آرایش اصلی سپاه قرارداد و کوشید برای مقابله با شیوه جنگی نوین نادر با افزودن توپخانه، قدرت آتش قشونش را افزایش دهد اما برتری نظام تاکتیکی نادر در طی این سال‌ها تکامل یافته بود و اشرف نمی‌توانست در خلال چند هفته، مقابله به‌مثل مؤثری بیابد (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۲۰).

ویلم فلور شمار قشون افغان‌ها را ۴۰ هزار نفر و تعداد نفرات سپاه ایران را ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر تخمین می‌زند (floor, 1998: 262) که به نظر اکس ورسی چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. اکسی ورسی احتمال می‌دهد که شماره قشون هر دو طرف بین ۱۶ تا ۲۰ هزار نفر باشد (اکس ورسی، ۱۳۸۹: ۱۳۵). توصیه اکید نادر به سربازان، تبعیت صرف از فرماندهان‌شان بود و برای پیشگیری از غافلگیری به سواره‌نظام دستور داد تا برای غارت و کسب غنائم از اسب‌هایشان پیاده نشوند؛ یعنی رعایت صرف نظم و انضباط نظامی، چیزی که سپاه ایران با تکیه بدان، می‌رفت تا مبدل به قوی‌ترین قشون نظامی لاقبل منطقه گردد.

سپاه ایران با پیشگامی توپخانه، پیش از اینکه کار به جنگ تن‌به‌تن کشیده شود، به شکل متمرکزی سنگرهای افغان‌ها را گلوله‌باران و راه را برای پیشروی سپاه ایران هموار کرد. در عوض سواره‌نظام افغان حملات شدیدی را بر ضد جناحین و عقبه قشون ایران انجام داد، اما نتیجه‌ای نگرفت. آنچه که مؤثر افتاد، حمله قشون ایران به توپخانه افغان‌ها بود که نتیجه‌اش «افغانه بخت برگشته، بیش از حساب کشته شدند و از ایشان جوی خون روان شد» (آصف، ۱۳۸۸: ۱۸۹). اشرف و اطرافیان وی «با هزار گونه سهم و خوف و تشویش» به اصفهان برگشتند و «در همان شب قدغن شد که مردهای شیعه از شهر اصفهان بیرون بروند. بعضی، از شهر بیرون رفتند و بعضی در گوشه و کنار و زیرزمین پنهان شدند» (آصف، ۱۳۸۸: ۱۸۹). افغان‌های متواری از میدان جنگ به



اصفهان بازگشتند و چنان شایع کردند که در جنگ پیروز شده‌اند، اما ناله و شیون زنان و کودکان در قلعه، خلاف قضیه را ثابت می‌کرد. افغانه شروع به جمع‌آوری غنائم کردند. خزائن و اموال سلطنتی را بار حدوداً ۳۰۰ شتر کرده و با شماری از زنان خاندان صفوی به‌سوی شیراز گریختند. گویند تعدادشان در این هنگام ۱۲۰۰۰ نفر بود (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۲۴؛ هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۹).

### نادر در اصفهان

نادر پس از جنگ مورچه‌خورت به تعقیب دشمن نپرداخت و با یکسره نکردن کار دشمن بر آن بود تا به دیگران بفهماند که چقدر برای پیروزی به وجودش احتیاج است و بدون وی سپاه به هم می‌ریزد و به‌واقع توانسته بود تا حد زیادی سپاه را به لحاظ روحی و به تبعیت از مقام فرماندهی، به خود وابسته کند (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۸). هنوی که چندان همدلی با نادر ندارد می‌نویسد: «نادر دلش اما برای ایرانیان نمی‌سوخت. شهرت نادر در آن زمان به اوج خود نرسیده بود. اگرچه وظیفه‌اش به‌عنوان سردار ایران در قبال دشمن نیرنگ بازی نظیر افغان‌ها در پیش گرفتن رویه احتیاط‌آمیز بود،» اما «با ملاحظه رفتار او پس از ورود به اصفهان می‌توان حدس زد که وی قصد داشت جنگ را ادامه دهد تا سرداری او غیرلازم به نظر نیاید» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۱۲).

با ورود نادر به اصفهان نظم برقرار شد و احساس امنیت بازگشت و به مردم خشمگین اجازه داده شد تا قبر محمود را ویران کرده و بعدها بر آن مستراح بسازند. نادر اشیاء گران‌بهای برجای مانده از افغان‌ها را بین سربازان خود تقسیم کرد. افغان‌هایی که در اصفهان مخفی شده بودند از مخفیگاه‌ها بیرون کشیده و اعدام شدند. مگر آنان که رفتار انسانی در دوره اسارت با مردم داشتند، اما هنوز فتنه افغانه مرتفع نشده بود. زان پس قشون اشرف، سپاه سرگردان غارتگری می‌نمود که در حال گریز، شمشیر می‌زد، غارت می‌کرد و خون می‌ریخت و سایه نادر را همچون شبی ماندگار در پی خویش روان می‌دید.

در اصفهان، نادر به بهانه خستگی سپاه و اتمام فصل جنگ و بازیابی فرصتی برای تنفس و تمدد قوا قصد خراسان کرد و از تعقیب اشرف سرباز زد. این بهانه‌ها نمایشی بیش نبود و هدف واقعی نادر بهره‌برداری کامل از مزایای آزادسازی اصفهان بجهت

ارضای جاه‌طلبی و تأمین مخارج گزاف اما واقعی ارتش بود که برای اهداف استراتژیک نادر بیش از هر چیز اهمیت داشت. نادر با این استراتژی به شاه‌طهماسب فهماند که حاضر است دشمنان را تعقیب کند و همه متصرفات نیاکانش را بدو بازگرداند، اما قشون بدون موجب پایدار نمی‌ماند و گذشته از این از سرنوشت فتحعلی‌خان داغستانی در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین تیره‌بخت غافل نیست و می‌داند که چگونه دسیسه‌های درباریان مانع از ادامه عملیات نظامی افتخارآمیز می‌شود (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۲۴ و ۳۲۲). به همین خاطر اختیار جمع‌آوری مالیات را برای پرداخت موجب سربازان از شاه خواست و علیرغم مخالفت شدید طهماسب توانست آن را به دست آورد چرا که درباریان مزور طهماسب به وی قبولانند که به‌زودی همه امتیازات را از نادر باز خواهد ستاند (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۲۴). البته استرآبادی نیز نوشته‌های هنوی را تصدیق کرده و از خصومت درباریان سخن گفته است (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۲۵). البته خصومت وزیران طهماسب با نادر چیز تازه‌ای نبود و از زمان فتح مشهد «آنان از هر فرصتی برای مشوب ساختن ذهن شاهزاده» علیه نادر استفاده می‌کردند (لکه‌هارت، ۱۳۳۱: ۴۰).

علاوه بر این، سرسختی نادر و مبارزه منفی‌اش در عدم اقدام مؤثر در تعقیب افغانه، باعث شد که وی در ازای حاکمیت بی‌چون‌وچرا بر خراسان، کرمان و مازندران و کسب اجازه نصب جقه بر کلاهش به تعقیب اشرف رضایت دهد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۵۵ و حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۲) و برای تضمین این قول و قرارها، نادر و پسرش رضاقلی‌میرزا، هر یک با یکی از اعضای خاندان سلطنتی ازدواج کردند و بدین وسیله نادر به‌طور هم‌زمان به دو هدف عمده‌اش یعنی به دست آوردن زمینه مشروعیت برای حکمرانی و پول برای تجهیز سپاهش نائل آمد. نادر اعلام کرد که با تمام قوا به جنگ دشمنان شاه خواهد رفت و بعد به خراسان بازخواهد گشت (حزین، ۱۳۳۲: ۱۹۸ و حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۲).

### جنگ زرقان فارس

قشون اشرف در زرقان فارس به پیشواز نادر رفت، اما بار دیگر حمله بی‌امان افغانه با پاسخ کوبنده پیاده‌نظام منضبط و مسلح ایران درهم شکست چرا که افغان‌ها هیچ‌گونه وسیله برای مقابله با آن نداشتند و بعد از آن، نادر با یک ضد حمله، قشون افغان را درهم شکست و تار و مار کرد (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۲۸) و به‌زودی در نبرد پل فسا

۵۰۰ نفر از پیش‌قراولان کرد و افشار سپاه نادر، عقبه‌داران قشون افغان را در هم شکستند. بسیاری از افغانه از بیم جان به رودخانه زدند و غرق شدند و شمار زیادی از کودکان و زنان عقب سپاه افغان که در پشت ستون سپاه حرکت می‌کردند، شب هنگام همدیگر را گم کردند. سربازان نادر در پل فسا به برخی از بزرگان غلزائی از جمله روحانیون دست یافتند که بعداً اینها اعدام شدند (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۲ و ۱۳۱)؛ اما در این اوان، با انتشار خبر فرار اشرف به بلوچستان یا قندهار، مردم شیراز علیه جعفرخان شورش کردند، اما از آنجا که طرح شورش و اجرای آن به‌درستی انجام نشد، افغان‌ها از شورش آگاه شده و لحظه‌ای در سرکوب آن تردید نکردند. در نتیجه، «آن قدر از مردم کشتند و زندانی کردند که دیگر باقی‌ماندگان برای آنها تهدیدی بشمار نمی‌رفتند.» قتل‌عام سه شبانه‌روز طول کشید و سپس شهر را به آتش کشیدند (فلور، ۱۳۶۸: ۱۲۷).

هنوی از واپسین روزهای حضور مهاجمان افغان در ایران در وضعیت «گرسنگی و تشنگی و سرما و خستگی و حملات مداوم دشمنان [که] باعث پراکندگی افغان‌ها شده بود» یاد می‌کند (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۲۹) و اینکه برای اشرف «همراه بردن جواهرات سلطنتی، بار خاطرش شده بود و به جای کمک به او، برایش مشکل ایجاد می‌کرد. به علت سرمای شدید زمستان، اشرف احتیاج شدیدی به آذوقه داشت و کشاورزان نیز از هر سو به او حمله می‌کردند تا عاقبت مجبور شد باروبنه خود را رها کرده و همه زنان و کودکان ایرانی را که به اسارت می‌برد میان راه بگذارد. برخی از افغانه بنا به تعصب و خشم و غیرت، زنان خود را کشتند تا مبادا به دست ایرانیان بیفتند» (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۲۹)؛ اما به‌زودی نخستین خانواده‌های افغانی دستگیر و برده‌وار به اصفهان برده شدند. در میان این بردگان مادر، زنان و فرزندان محمود اشرف و برخی از اعضای خانواده اشرف نیز دیده می‌شد (فلور، ۱۳۶۸: ۱۶).

اشرف که لحظه‌به‌لحظه تنهاتر می‌شد؛ به روایتی با حدود ۲۰۰ (فلور، ۱۳۶۸: ۱۲۲). یا ۳۰۰ نفر (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۲۹) به بلوچستان و یا به قندهار گریخت و در نهایت خبر قتل وی با همراهان اندکش نشان از پایان یک دوره از مصائب مردم ایران داشت. در مورد روایت مرگ اشرف، ویلم فلور از دو روایت سخن می‌گوید، یکی از اسخارور نماینده کمپانی هلندیان در اصفهان که مدعی بود اشرف وقتی به ولایت گرسک نزدیک قندهار

رسید، حسین خان برادر محمود اشرف سر از تنش جدا کرده و سرش را به همراه سر دو شاهزاده خانم صفوی به اصفهان فرستاده است که حزین نیز آن را تأیید می‌کند. به جز آن که قاتل را پسر عبدالله بروهی معرفی می‌کند (حزین، ۱۳۳۲: ۸۹) و گزارش دیگر از فن لایپزیگ که مدعی بود عبدالله خان، سردار بلوچ در جنگ با اشرف، وی را کشته و اموالش را ضبط کرده است. ویلم فلور گزارش اسخارور را موثق‌تر می‌داند چرا که محمدنشان خان از همراهان اشرف که توانسته بود به بصره بگریزد شخصاً آن را تأیید کرده است (فلور، ۱۳۶۸: ۱۲۲ و ۱۲۱).

### نتیجه‌گیری

خراسان از جمله نقاطی بود که حتی پیش از سقوط سلسله صفوی به دست محمود افغان، صحنه بروز نابسامانی‌های متعدد اجتماعی، انتظامی و امنیتی ناشی از مدیریت غلط و از هم گسسته شاه سلطان حسین، درباریان و خواجگان صفوی بود. شورش میرویس حتی پیش از سقوط سلسله صفوی این فرصت را به ازبکان و ترکمن‌ها و بعدها به ایلات و عشایر معترض داد تا خراسان را مورد نهب و غارت قرار دهند. از آنجا که قدرت حاکمه محلی توان مقابله با ایشان را نداشت، این امر باعث از هم پاشیدگی نظم اجتماعی و امور انضباطی خراسان شد که ایجاد دسته‌های راهزنی و گردنکشی نیز بر شدت آن می‌افزود. شرایط خراسان به‌عنوان خاستگاه نادر تنها نمونه‌ای از شرایط بحرانی حاکم بر ایران پس از سقوط صفویه بود که دیگر در این زمان جز نامی از آن باقی نمانده بود. سودای طهماسب صفوی در اعاده تاج و تخت پدیری، فرصت طلائی را در اختیار نادر قرار داد.

نقطه محوری استراتژی نادر، نزدیکی به طهماسب برای کسب مشروعیت بود که نادر به‌خوبی توانست از آن بهره‌برداری کند. نادر در این مرحله می‌کوشد با یک برنامه مدون به استراتژی سیاسی‌اش در کسب قدرت، نزدیک و نزدیک‌تر شده، قاعده بازی را به‌نوعی با شدت بخشیدن متناوب اما گام‌به‌گام در فشار به طهماسب و دربار آن رعایت کرده و وابستگی طهماسب و سپاه را به‌نوعی، هزینه فرماندهی‌اش در مقابله با افغانه نماید. این سیاست، بسیار زیرکانه و با تأمل بود. اگر نادر از یک سو نمی‌توانست تعادل مناسبی بین نیاز و عطش طهماسب در اعاده قدرت و لشکرکشی به اصفهان در راندن غاصبان تاج و تخت شاهی صفوی و از دیگر سو وابستگی امورات سپاه در رهبری بی‌نظیرش که تأمین

بودجه گزاف سپاه در آن از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود ایجاد کند؛ یقیناً رشته امور از دستش خارج شده و تلاش‌هایش به سرعت از بین می‌رفت. مدیریت راهبردی نادر برای خیز در کسب قدرت نشان از دلیری و فراست و هوشمندی مرد نظامی دارد که توانست پله‌های موفقیت را در بحرانی‌ترین شرایط ممکن با موفقیت طی کند که اصولاً بحران، فرصتی است برای بروز نبوغ افرادی که در شرایط صلح امکان بروز آن وجود ندارد. باید متذکر شد که استراتژی سیاسی نادر مرهون توفیق در اتخاذ استراتژی نظامی قدرتمندی بود که می‌توانست راه را برای کسب قدرت روزافزون وی هموار کند. استراتژی سیاسی نادر البته در تمامی مراحل خود متکی بر توفیقات نظامی‌اش بود و وی نتوانست خط فاصلی بین این دو ایجاد کند و این مسئله که - تمامی توفیقات نادر مرهون آن بود - در شرایط نامساعد عملاً پاشنه آشیل نادر نیز محسوب می‌شد و تا زمانی توفیق می‌یافت که حکومت میلیتاریستی او در میدان جنگ موفق می‌گردید. بدین ترتیب وی هیچ‌گاه به نقطه‌ای نرسید که به آن، نقطه صفر پایان دادن به لشکرکشی‌هایش اطلاق گردد.

حکومت نادرشاه افشار یک حکومت نظامی بود که حیاتش وابسته به تداوم جنگ‌ها و پیروزی‌هایش بود و نتوانست پایه‌های حکومت خود را با ایجاد یک بوروکراسی قدرتمند متمرکز تحقق بخشد. نادر کمتر از سیاست‌های دیپلماتیک برای تقابل با دشمنان خود به‌ویژه خارجی بهره برد و بیشتر عمرش را به جنگ گذراند تا با سیاستمداری و بدون تن دادن به جنگ به اهداف خود برسد که البته این امر در ابتدا ناشی از شرایط و زمینه‌های سیاسی و پس از آن ناشی از نوع حکومت نظامی‌اش بود و در نهایت طولانی شدن زمان و تعداد جنگ‌ها که همه سال‌های نام‌آوری‌اش از فرماندهی پر شور در ابیورد تا قتلش در خبوشان را دربرگرفت، سپاه را که عملاً همه حکومتش بود از داخل خسته و فرسوده و بی‌رمق کرد. نارضایتی‌ها بخصوص پس از بازگشت به ظاهر پرشکوهش از هند در سطوح مختلف حکومتی و اجتماعی، نادر را ناتوان کرد و در حالتی انفعالی، همه دستاوردهای اعجاب‌انگیز عمر خود را در نهایت در زمان حیات خویش از کف داد و ایران دوباره همچون زمان حمله افغانه دچار بحران قدرت گردید.



## منابع

- آرونوا، م. ر. - اشرافیان، ک. ز. (۲۵۳۶) دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، چاپ دوم، تهران، شبگیر.
- آصف، محمدهاشم، (۱۳۸۸) رستم التواریخ، تصحیح میترا مهرآبادی، چاپ دوم، تهران، کتاب جهان.
- آوری، پیتر (۱۳۸۸) تاریخ ایران از مجموعه تاریخ کمبریج (دوره افشار، زند و قاجار)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، جلد ۷، چاپ دوم، تهران، جامی.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۹۴) جهانگشای نادری، تصحیح میترا مهرآبادی، چاپ چهارم، تهران، دنیای کتاب.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۸۷) دره نادره، به اهتمام سید جعفر شهیدی، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- اکس ورسی، مایکل (۱۳۸۹) شمشیر ایران (سرگذشت نادرشاه افشار)، حسن اسدی، چاپ اول، تهران، انتشارات کتاب آمه.
- حزین، محمدعلی (۱۳۳۲) تاریخ حزین، شامل اواخر صفویه، فتنه افغان و سلطنت نادرشاه، چاپ اول، اصفهان، کتابفروشی تأیید.
- طباطبائی، سید جواد (۱۳۸۷) سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، چاپ چهارم، تهران، نگاه معاصر.
- فلور، ویلم (۱۳۶۷) اشرف افغان در تختگاه اصفهان (به روایت منابع هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول تهران، توس.
- فلور، ویلم (۱۳۶۸) حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی) ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول، تهران، توس.
- فوران، جان (۱۳۸۹) مقاومت شکننده (تاریخ اجتماعی ایران) احمد تدین، تهران، چاپ دوم، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قوزانلو، جمیل (۱۳۱۰) جنگ ایران - افغانه از جنگ‌های نادرشاه، بی‌جا، بی‌نا.
- کروسینسکی (۱۳۶۲) سفرنامه کروسینسکی؛ یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی (عبرت نامه) عبدالرزاق دنبلی (مفتون) مقدمه و تصحیح مریم میر احمدی، چاپ دوم، تهران، بی‌نا.
- کروسینسکی، یودا (۱۳۹۶) سفرنامه کروسینسکی، ترجمه ساسان طهماسبی، چاپ اول، قم، ذخائر اسلامی.

- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۴۳) انقراض سلسله صفوی و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ اول، تهران، چاپ تابان.
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۳۱) نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، چاپ دوم، تهران، چاپخانه شرق
- مرعشی، میرزا محمدخلیل (۱۳۲۸) مجمع التواریخ - تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چاپ اول، تهران، مجله یادگار.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۷۴) عالم‌آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، جلد ۳، چاپ دوم، تهران، علمی.
- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵) زبده التواریخ، چاپ دوم تهران، موقوفات محمود افشار.
- ملکم، سرجان (۱۳۸۰) تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، جلد ۱، چاپ دوم، تهران، افسون.
- مؤلف گمنام (۱۳۷۶) حدیث نادرشاهی، تصحیح رضا شعبانی، چاپ اول، تهران، بعثت.
- نقوی پاکباز (۱۳۸۷) نادرشاه، با مقدمه‌ای از احمد کسروی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.
- نوائی. عبدالحسین (۱۳۷۰) ایران و جهان ج ۱، چاپ اول، تهران، موسسه نشر هما.
- نوائی، عبدالحسین (۱۳۶۸) نادر و بازماندگانش همراه با نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری، چاپ اول، تهران، زرین.
- هنوی، جونس (۱۳۶۷) هجوم افغانه و زوال دولت صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ اول، تهران، یزدان.
- Clairac, Louis Andre de La Mamie (1983) Histoire de Perse, Paris 1750, edition London
- Floor, Willem (1998) The Afghan Occupation of Safavid Persia, London 1998
- Friar Alexander of Malabar (1936) "The Story of the Sack of Ispahan by the Afghans in 1722" in Journal of the Royal central Asian Society, Volume XXIII, Part IV (October 1936)





